

تاریخ ثبت: ۱۳۸۱  
شماره: ۱۱۳

تاریخ ثبت: ۱۳۸۱  
شماره: ۱۱۳

بازدید شد  
۱۳۸۱

۱۱۳

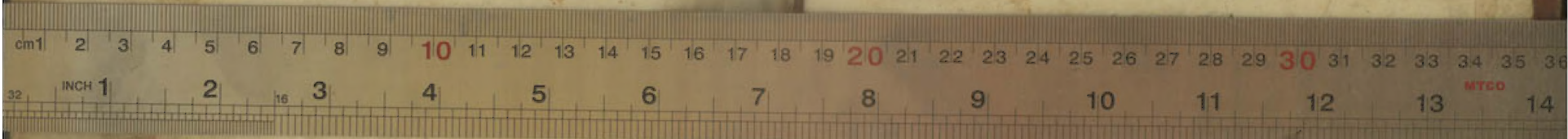
تاریخ ثبت: ۱۳۸۱  
شماره: ۱۱۳

بازدید شد  
۱۳۸۱

تاریخ ثبت: ۱۳۸۱  
شماره: ۱۱۳

تاریخ ثبت: ۱۳۸۱  
شماره: ۱۱۳

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: تاریخ و دست	مؤلف: عبدالحق بن محمد شریانی
موضوع: تاریخ و دست	موضوع: تاریخ و دست
شماره دفتر: ۱۳۰۰	۲۴۰





بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
از بخش کتابهای خطی  
تألیف: ...  
تصحیح: ...

三

10

تفہیم











بعضی نسخہ

صفیہ  
مکتبہ اسلامیہ  
کراچی



















شرف اقران یافت از سقوط جبریت ثلث و یک شود و در عرض آمد و ظهور با آلف به اوف و در  
 و در کوش لواتج رتاج حاصل شاخ می یابد با بزم بوسه کن در کوشم و مسیح طایل ساخت قوی بنای  
 خود را خال شخصی و لغوی در کار آورده و در این غایب اطفال نبات را از مراد و در حلقه پیش کمال  
 چه که از ترتیب تربیت از گرفت حریف نماید در کمال اطفال جسم بر نبات نباتی  
 رت منصف کشت و که خدای موله حساب تولید مثل جرب طبعیت خیا کرانند نقاش مشهوره  
 خانه آوری برای بزرگ تصویر بر پشت و روی زمین را بر بزرگ نقوش و عجاپ الوان نبات  
 شرف کات میمون از جرس العنق بنده ت دی کری اخذ فتن موازل کات سفین البرقین کوا  
 طلیح من منج آب دغلا بل و قد عبت برساتها فی خدورنا روض الا اتفق حواله فخر  
 خیل القیران کات غلام از ب فوق الهام منها کال و در تفتان اختلاف فابرت اصابع  
 لم تخلف لسن انامل شمال از براض خلاصه مصاحبه لیل العنق فتل و قد شرت با بقره  
 و خشت کاتین لیل رب المتامل فتراخوان ثفره منبست و در علی کنا فی الطل و علی  
 قاتن حورشید طلق کیران رت برخت کردن سایه غم مایه حورشید صفت بر آمد و در  
 خیت را که از خانه ان دست رت رسیده بکمال حصول کفایت و صدق صدق استحقاق شهادت  
 قضا و قدر و کات و حورشید مایه کفایت رت و در ت او نهاده عقد زفاف بسته اند و گفت  
 شرف الهم قد عبت کات قلا و بخت قبل تر با عده قلا قضا و قدر و جبریت مسیحین ماه لالی  
 انجسم و در ادای سوزنا کر و شترای بر بخت پای طیلان برانداخته طربان را با بقا  
 و از شرف کرانند کیران چون اندوی حلقه در کوش چوبک زنی قهر و کوش با ضل ماه نو  
 در کوش کشیده بهرام بر رسم حور و حاض کرمیان بست و زهره زهر ارباب طاف کوش  
 و کوان بر بط بایله و اینک کشیده بهرامی کاشا کینه بند ات کردن با ده خیت توچ  
 طاعت بیون با ده کران و کوی مسیح صادق نبود مانند شفق غرق شده در خون با ده تیر  
 و بر عز از خیر خاف نام قاتن بر لوح محفوظ بکر کرد و تو به بیت ایام که من شرف کوا  
 فی الدنایا حاسته لطف به طالع شفق شک مجرم و در خزان غروب به با و دی و شرف  
 بت قامت شاه زادگان که در کوزب حلقه میان بود غلامه کردن ساخته و بیرون آورد  
 شاه بسیار کان و در اندرون بارگاه پیش کت فلک با نگاه صفت زب زاف و زنده  
 دولت نم صیقل کن فخر بوس دار هر وقت کرده دلی او جنت در کشت و مرغی گونا و در  
 صبح سعادت است هر نماز که دید منتظر رسک در بنگال و قد نطق الکاشعیا  
 و صبح است و مایه نطق الخیر این کلام معنی این بیت اعلام کرد کردن عباد ساینه

ص ۱۰۰

نسخه

شریف است حورشید کس که هر نگاه اوست سیرت بهمان فلک است و در عجب بر کوش  
 کوزه بارگاه اوست سقا یا قوت شفا و کم من بعض قد شفا ارتقا فای نبات  
 و اقداح زمین و سیمین معاد حور لاجال و ادر ترم المی ریح کج کوانا می بوزنه طاق  
 زهره عارض خورشید شامیل و فتن من البقی سکون تب حلو لفظ حلو شامیل با بقا تو  
 مکمل بکار کوی شری شای از حور متلالی شده با عقد ثریا بقا زهره زمر مسود کشت تازه تر از  
 کل پر بار و لطیف تر از با قوت آید و در طوق بر بسته و کوشار جنت از دوزن جام کوه طار  
 هر چه چو دیا چسبی بر یک فرو زنده خود و در کوشنده چنگ زو پایی ز رفعت و چینی جایی هر  
 چنگاه مشنه شامی ایستاده و شافان لال رخ چون سر و آرد که مشاب و کل سیراب  
 بار آورده برده بر خورشید شامیل بر طوافان میکند و بخت از مر کال لیرین پرت غم ذول  
 شامی چون بر خورشید بر کاب فتنه بر خورشید از جهان بر طرف مجلس شرف دران مجلس شرف  
 آیین حرافی صفت زانوی زنده و سفا و از شریف و سیمین کای می آورد و دایات بر خورشید شام  
 حال می آمد و ما هره ناز نجده الهیت و لکن بر قلب الهیت عتبه صغیریه کعبه تقوی  
 و امواع روفیه بخت شرب ایاق شرب و فی در لقت و صفت حاکم من غلظه لکاشه و  
 و اندام من این لم یختر طهر بر رسم و در ادای کشته و سوا فی ارباب و جاز سقا کبیرین  
 منوال جشن و طای بود و اندرون فرگاه بارگاه از لک و کوش و سوا فی حور و اشنان بر رنگ و بوی  
 از کاشیش و طرب و لولوشا چون فارغ شده با دشا و حال شارت فرمود تا کرد و دنی  
 با شرف ز و طره و خور و اذ انواع نبات مذتبت مغرقت و حمل از جملات اقطار و بهار پادشاه  
 و اقبات و خواتین و امرا بر حسب مقدار و وفق استیصال حلقی و فی مفرار از فی دشت و تخییر  
 احکام و ناکید ساس یا سس نام و چکر خانی مشتمل بر رسم جهان گیری و جانی بر لیل فلک مطلع  
 در جنت ایلیا قسمر بربانک ف مشرق و غرب عالم متر اصل گردانید و در دست صمدت عالم  
 و نصفت تمام بر کوش فلک الافلاک بر افروخت و ایت بختش و بختش لیل یکک شهاب ثاب  
 سرورق چهره آفتاب بخت عدل تو کاشا بخت یککیت ملک تو عدل را پیری نیلک بخت  
 از دست تو بیده مکر خج تو با بر کار تو کز و کز تو زمان از تا فخر عدل شامی او در و ز شام  
 کرک شهاب صفت کرک کوشنده شهاب و باز شیشه الیف سینه تهورا از سر باز میخورد  
 به آوازه نصفت او جود و عدوان صد منزل از شرف بر تان عدم آورده شده عفو او که مستقیل  
 عشرات چندان بود که مستقبل جرم و در و ز دیک ترک و تا چک می کشت چک ارادت  
 بیت بیت او صررت از جوی منفرد می کرد و یک رویت رای حلال با از غلظ امور جود











[illegible][illegible]

المجلد الثاني  
الجزء الثاني  
الكتاب الثاني



























خود پروردگار  
آفرید

12

17

درایع خوشنما منوره



















































































الحق في الدنيا والآخرة  
والله اعلم بالصواب

13























Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note.

311

[illegible]















بیشتر بر کثرت نذر کرد و بسبب این آثار رضا خدا کرده تسلیم بود و بسبب این حال کثرت نذر  
باز نشود و خود از عسر و حرجی نجات و در غرضه که فی جوف باقی بکشد میان بسته و در غرضه  
که در دلا فی ملک کشیده کوچ دم و بندگی کنم اذ انزلت منك الود فالمال هیت و  
کل الذي فوق القراب تراب آن تو را در آن ما نیز از ملک جدا و اکتفا نمود این سخن شریف  
سپس رازی گفت بول بر سر بر این حدیث و انصاف و ذکر این حدیث و فی لایع عزت چون  
نزدان صاحب سجده میروان است ائمه برتر رسیدن می باشد از صاحب سجده در و در آن آمد و در  
نجل بجا و رضا در شکله که آب غنچه و غنچه می بین این را از غنچه ها طوطی فرمود و احوال و الطاف  
در حق صاحب تازه گرداند و از کتب که بخش منی اذا ما انا من صاحب لك نزلت فکلی انت  
محتال لا لک عذرا کایست بر آن حضرت توان فرمود که بده و با بود که هر چند بدم در قدرت  
خداست ایضا و در سخن معروف که گفته آمد باید که استمداد از روی تشریح هر دو دل نوی بقاعده  
کعبه و صاحب بکم دعاء الحضور و در سوره شریفه و طاعت و عبادت و در هر دو کعبه  
عبودیت که در این دو مظهر صورت بطریق منت و آن از حضرت خانی سلطان در حال رسل را چون  
هر دو هم که از شکلی دام اخلاصی با بدیست این که از اوج هوا بسوی حیدر نقض می کند و از این  
فرستاد و مکتوبی از هر دو طرف حضرت پیش بر آن صاحب مدد الدین نوشت او در هر دو حق  
بود و هر دو یکی در جواب این دو بیت سرود کرد ایند و کجاست بر شرف الشاة قدیمت  
فی عرشک الانبیل و ان سعادتهم فی غلظک کعبه العقارب فی جندک و از غنچه  
صاحب بر آن نهاده اند و منتهی آن ترنم برین آیت و شریفین برین بیت یا لیت فی جمل  
بما غفر لی ربی و جعلی من المکرهین امروز که از فارغ دلم از خوشی که در دل بکنم خودت  
فی کفر و کفر از شرح الطاف و الطاف و این فی دلیف اقام هستم ای درگاه وی آن ترنم الطاف  
و در بار اینانی که مکار و بدین سبب است ابرار کرده که در دفا باشد یا بترانتر اجاب ترنم بیت و از دست  
خواب و خواب بر شرف و مکرر گویند اکنون از این در حضرت من شده باز خنده و در و شب به بی  
فایده و رسیدن قس و دست و پای از سر نشانی خوشی بجا آمده و گفت و در بر نیز چند درگاه  
حال این صاحب این ترنم داده و منتهی صاحب را سکون حاصل آمد و از مجلس بطریق  
خدا فی این منصب بروست و کتب سطر کتب امیر الکمل در کایت هر دو در آن اودا که  
بر حسب داد و دان است و این دو سطر در کتب حضرت اینانی در شرف ملک مغرب و شرافت  
یلم شد و در تهمت نوی میوات برای دفع حساب است و ای بجز انقیاد زان و انقب کرد  
در مکتوب است که از دیوان حضرت رسد و یکشت اول صاحب دیوان در طرف یمن بر سر کانی شرف

بسیار است از پیغمبر و امیر الکمل و طرف لب شرف ملک و ای چنان چنان چشم بگرد که شرف ملک  
مانند خطاطی بر نام ایشان صاحب یکشتند و در کتب مختلف است و در کتب رسیده و در کتب  
قدیم پنج کالی است و کتب حضرت دوست و دشمن بینه و این دو کتب بر الکمل است که در بحر  
ثم قرط خواهم بفرود یا غرق شدن یا کفری آوردن ختم قرطی وقت خود ام که در کتب  
روی دیوان یا گردان صاحب دیوان در تأخیر و نام جسیج الفضا سجده لید این روی گفت  
بر طرف پرشاه نشاند بر دیوان بر طرف در کار یا در جودان ای کار که در میان دای تم سبب  
بان ام که در کتب صاحب بقیه نفس و کتب است از طاعت و کتب حضرت شریفی خسته و امارات  
و غیره انقل اگر چه موضع موضع آن بود از روی کتب و کتب لک شریف اینهم ان کرب الله که  
انقصت خود را و غیره و کتب گردان که از روی صاحب را استخفا کرده و با نه تحت با امیر الکمل و با سبب  
که سبب کتب بیاید و در مراحله کند علی الرسم و در کتب که گردان از زنده یا پشته و کتب و فرمود  
که صاحب زنده از روی را زنده من کان فوق عکس الشمس و غلظت فلیس بر وجه شیء و لا  
یضع و در کتب رکنش همه از دست ساق با غنچه بیاید و آن جام ناخوشگوار را در کتب  
این سخن را که انقع من برود الخراب و انقع من برود الخراب است کار بیست و نه  
و فی المتواضع امان من التعلق امان من التفرق و فی التواضع امان من التفرق  
الاسود و تامل و التواضع فی معنی و کاش هم چنین تفرقه کرده که در انشاء طوی که بجز  
چون عزیز نیست غرضی که شرب و این چون آب حیات جان افزای خوشبختان چنان و ادای  
بای دل می پرستان برده و کتب صاحب در کتب ایمان را کاس کوفت و از قبول آن امر  
رشد و در کتب رابع از کتب جدوت دفع شهادت می در از از زنده و عرض کاس کرد و پاشه و  
از کتب که نفس حرام این در کتب مجید حق است بر کار و ادرا که و از این بر رسیده اشقام کرد  
میرزا که ایمان آن جام خوشبخت و هیچ ایاقان را فرمود که یکسبب شعله مریدان هر چند از دست و قبول  
کاس اهراس فرمود اقبال بران زیادت نمود و در کتب بود که اگر که داد و کند هم بسیار  
دوید و ادرا از حدقه چون که بر دست شریف صاحب با وجود این عقده و آثار رکن این صاحب  
کتاب است که فرمود با کثرت کتب صفیاتی می فرمود و کتب ای ادب از جمله از کتب کاتب میانه  
چنانچه بر سر آن در چشم کتب کردن می افتد و بعضی التماس لیب الدهر و کتب و لیس معتری  
احداث دهدی فاحب لونی و شرف قلبی و ما بین المعد و هم صدی و لا انت  
الشیء یزین شانی و لا الکوب الکوبه یزین امری ضایر و غرض عندی بقاء  
و کل شیء لیدی شنبه فقری چون حال می رسد و این کتب بر سر کانی شرف











































هذه الدلالة الزاهرة ليعرفنا طريقنا ونحقق عندهم ما ينظر ويعلم المسلمون جنة  
يقتاتون بها من ربهم وبناتهم انما من الله على بصيرة وان الاسلام يحيا قلبه والله تعالى  
القي في قلبنا ان نتبع الحق واوله وليشاهد واعظم نعمه الله على كافة ما دعانا  
اليه من تقديم اسباب الاحسان ولا تخربوها بالنظر في سالف الاخوان وكل  
يوم عرف شانه فان تطلعت نفوسهم الى دليل يستحق بسببه دعوى الاعتماد وتحت  
يغفون بها من بلوغ المراد فيلنظروا الى ما ظهر من ما قرنا ما اشتبه خبره وم افه  
فانما ابتدانا بترقيق الله تعالى باعلوه معالم الدين وانها هره في كل ايراد كل امرئ  
اصداره تقديمها واقا تر نواصيل الشرح الخيري على مقتضى قانون العدل والحق احلا  
وتعظيمها فادخلنا الشرح في قلب الجمهور وعرفنا من كل من جرح سيئته وتهم  
وتألمنا به بالصدق وقلنا عفا الله عما سلف وتقدمنا باصلاح امورنا وقادنا بغير  
من المساجد والمجاهد والمداين وعما في باق الايمان والرقعة الدروس وصال  
خاصها بموجب حوزتها القدسية الى مستحقها وشروطها ونصنا الى انتم  
شيئ ما استحدث عليها وان غير احد شيئا تامرة ولا فيها وامرنا بتعظيم العلم  
وتحقيقه وفدا ونامين سبلها وبشرنا فيها واقلنا سبل الفجار المتردين  
الى الهلاك والى انما يحجب اعتبارهم على حسن قواعدهم ورحمتنا على المساكين والفقراء  
والشحاني في الاطراف التي عرضهم في مصاصهم ومواردهم وقد كان صادف  
قراغولنا جاسوسنا في ذرى الفقر او كان سبيل مثله ان يهلك فلم نراهم في دمه  
سياسة لمرة ما حرم الله تعالى فاعذناه اليهم ولا يخفى عليهم ما كان في انقاذهم  
من الضرر العام للمسلمين فان عساكرنا خالما داوم في ذل الفقر والشقاء واهل  
الصلاح فساءت فلتونهم في تلك الطبقات فكلوا منهم من قتلوا وفعلوا  
بهم ما فعلوا وارتفعت الحاجة بحمد الله تعالى في هذا ذلك ما عاهد من حق  
وفرد القادرينهم فاذا امعروا الشكر في هذه الامور وامثالها فلا يخفى  
عليهم انها اخلاق جبلية طبيعية وعن شوائب التكلف عريضة واذا كانت  
الحال على ذلك فقد ارتفعت دعوى التفرقة التي كانت موجبة للمخالفة فانها  
ان كانت بطريق الدين والدين من حقبة المسلمين فقد ظهر بفضل الله ومن  
دولتنا التوريبين وان كانت لما سبقت من الاسباب فمن يجري لان  
طريق الصواب فان الزكوى حسن ما به وقد رغبنا الجباب بفضل الخطايا

مقدم

ومرنا ما مرنا عليه نية غاصصة الله تعالى وانيام باستينانها ورحمتنا على  
جميع عساكرنا العمل بخلافها ليرضى بها الله والرسول ويلزم على صفاتها انما لا  
قال والقبول وبشرهم من اختلاف لكل هذه الامور وبجلى منور الايتلاف  
خلقة الاختلاف والحقه فيسكنه ساكن ظلة البرادى والمواظبة والقبول  
الحق بلقت من الجهاد الى الخارج وان وثق الله سلطانا مصليا فيه صلاح العلم  
وانتظام امورنا دم فقد وجب عليه العساكر المعروفة الرضى وسلوك الطريق  
يفتح ابواب العاقبة والاتحاد ويذكر الاخلاص بحيث تنم تلك الممالك والبلاد ويكون  
الدين الشايرة ويعدا لبيوتنا بآخرة وتحقق الكفاية ارض المؤمنين ورضى الحدود  
وتخلص رقاب المسلمين من اغلال الذل والمهون وان قلب سيرة الظلم يا تفعل به  
الرحمة ومنع عيونهم من هذه القهقهة في شكر الله ما عينا وممك غدا  
وما كنا معدين حتى يثبت رسول الله النبي والشارع والساد وهو الموعود على  
البلد والعباد وحسبنا الله وحده وكتب في ام جاجا دى الاولى سنة التكملة ثمانية  
وسمائة واجاب عن مصلح الكتاب مقدم ذكره من لسان السلطان قلاوون بسم  
الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى كلام قلاوون الى السلطان احمد انا بعد هذا الله  
اوضح بنا ولنا الحق من اجابنا بقاء نعرفه والفتح وادخل في دين الله اوجا دا  
لصلى على سيدنا وبقينا محمدا الذي فضلته على كل شئ عني به امته وعمل بكل نبي نبي  
وعلى اله وصحبه صلوات الله عليهم ودينهم من داني والحق من الامام الحاكم بامر الله  
امير المؤمنين وسليل خلفائه المهتمين وامنهم سيد المسلمين والمخلصة الذي  
يقسمك ببيعته اهل الدين فانهم وروا الكتاب الكريم الملتقى بالتكريم المشتمل  
على البناء العظيم من دخوله في الدين وخروجه عن خالفين العترة الاخرين  
ولما فتح هذا الكتاب فاتح الخير الخليل والحديث الذي فتح عند اهل الاسلام و  
اصح الحديث ما روى عن سلم وتوجهت الوجه بالهدى الى الله سبحانه في ان  
يلتص على ذلك بالقول القاب وان يلبت حب حبيب هذا الدين في قلبه كانه  
احسن لبت من احسن انبياء وحصل القائل الافضل المبتداه بذكره حديث  
اخلاص ليقية في اول البصر عنقوان السبع الاقرار بالحدانية ودخوله في ليلة  
الحديث بالقول والعمل والنية والمجد لله على ان شرح صدره للاسلام ولهم  
شريف الالهام فحمدنا الله على ان جعلنا من السابقين الاولين الى هذه المحلة

المهم



العالى المقام وثبتت اقداسنا في كل موقف لنعلمها ما وجبها وما ينزل لادونه الاقدام  
واما اقتضاى التوبة اليه في الملك وميلته بعد الدار واخذ الكبريا فاشه  
هذه المواهب العظيمة عليه وتوقله الاستر القاطن بها اياه والحمد لها  
سلطانه بعد ان اودته الله من صلفا من عباده وصدر المبعثات له من  
كراته اوليائه وعباده واما حكاية اجتماع الاخوان والاشراف الكبار ومقدري  
الحاكم وزعماء الاجناد في مجمع قوديلنا الذي يتقدح فيه زبد الازاء  
وان كلهم اتفقت على ما سبق به حكم اخيه الكبير انفاذا لعدا كرامته الجوا  
وانه فكر فيها اجتمعت عليه اراءه وانتهت اليها اراءهم فوجدوا على ما في  
ضمير اذ قصد الصلاح وراية الاصلاح وانه اخطى تلك الحقن الثاقب وسكن  
تلك النفاق هذا فعل الملك المتقى المشفق من قومه على من يحى الفكر في العقاب  
بالزنى ثاقب والافلو تركوا اراءه حتى تجمل العزة فكانت هذه الكرامة لكن  
هو كخاف مقام ربه وتحيى النفس من الهوى ولم يوافق ولا من ضل ولا ضل من  
واما القول منه بانه لا يحب المشاركة للمعارفة الاعداء اياها الصالح الحقبة  
فان الله سبحانه وتعالى والثامر كافة قد علموا ان قياما انما هو لنعمة هذه المائدة  
وجها دنا واجتها دنا انما هو حيث قد دخل معنا في الدين هذا القول وزات  
القول بارتفاع المنازع تحصل المنازع والايان كالبنيان يشد بعضه بعضا  
ومن قام مناره فلما اهل باهل في كل مكان وجيرانه يجرون بكل ارض واما ترتيب  
هذا القوام الجليل على اذكار شيخ الاسلام تدمية الفاردين كالدين عبد الرحمن  
اعاد الله من بركانه فلم يزلوا قبله كرامة كرامة البركة والرجاء ببركته وبركة  
القاتل حين ان يصح كل طرقة للاسلام وارقاة حتى يتم شريط الايمان ويؤ  
شمس الاسلام بمجتمعا اخن ما كان ولا شك ان الكرامة ابتداء هذا القام  
في الوجود وان كل حق بركة الى رضائه يعود واما انفاذ انفس القضاة قطب  
الملكة والدين والانا بياك بهاء الدين الموثوق شلقا في ابلغ رسائل هذه  
البلغة فقد حضر واعاد كل قول حسن من حوالى احواله وخطرات خطاهه  
ومستظرات ناظره ومن كل ما يفكر ويحمد وتعتن حديثها فيه عن مستند  
احمد واما الاشارة الى ان النفوس ان كانت تطلع الى اقامته دليل بيقين بسببه  
دواعى الوجدان الجليل فلتنظر الى ما ظهر من مآثره في امور الامور ومصادره من

العدل والاحسان بالقلب الاثان والتقدم باصلاح لاوتاف والماسجد والرقبة  
وتسبل سبل الحج الى غير ذلك فعد منفا لمن يريد الملكة الدوام فلما عد له  
يلتفت الى لوم من عقد دلا لوم من عدله على القادان كانت من لافان الحسنه و  
المشويات التي لا تستغنى بالزعماء الاكسنة في واجبات تودى وهو اكبر من انه  
باجراء اجر غيره يقتضيه عليه يقتصر له بغيرنا يغتفر الملك العظيم بان يعطى  
مالك واقليم ومصور ان يبدل في تشيد ملكه اغفر مصون واما تحريمه  
على العباد والقرى والوفات والحقان بالاشراف لتعريف الى احيد بالاذى و  
اصفاء موارد الى اردن والمصاردين من شوايب الغنى فحين يلحقنا تقدم  
بذلك قد يتا ايضا مثل الى سائر النوازل الحقة وحلب وايسر وحناب ونقدا  
المستعصى العساكر اطراف تلك المالكات مثل ذلك وان انفاذ الامان في انصرفت الى  
ثاني ختم هذه الاحكام وتوت عليه جميع الاحكام واما الجاهل من الفضل والحق  
والخلق ان تبت من تزيان الجوايسى في العزاة والقبيل جماعة من القضاة والصلحا  
وجماها الحق فهذا باب في ذلك الجانب فحده فربما سلكه كان خارجا ومقترى  
بروحه فحين ذلك الجانب سيرة الى الاطراف على الامور وسوره في انساب  
منهم بمائة فرغ عنهم السيف ولم يكثف ما عظمته وزنه الفقير بك ولا كيف  
واما الاشارة الى ان في اتفاق الكل يكون صلاح العام وينظم شمل بترادف  
فلا مرة لم يفرق باب الاتحاد ومن جرح السلم فلا حاد ولا حاد ومن تولى عناية  
عن المكافاة كان كمن يد يد المكافاة للسلطة والصلح من وما كان من  
تشديد الاحكام فلا بد من امور ديني عليها واعد ويعلم من بدلها فربما  
فان الامور المستورة في كتابه في كليات لازمة يتغير بها كل معنى وعلم  
ان تيسر الصلح او لو تم امور ولا بد ان تحكم في سلكها عقود العهود وتنظم قد  
تعملها لسان المشافهة التي اذا اوردت اقبلت ان مسئلة حملها القضاة  
واحرزها صدة والرسائل احسن ما تحزبه سطور الطردوس واما الاستنها  
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا فلما على هذا الشق من الرد  
يلجج وعلى هذا السبيل يتبع بل الفضل التقدم في الدين حقوق ترمي واقادير  
تستدعي سمعنا المشافهة التي جعلت لسان انفس القضاة قطب الملوك والدين  
وكان منها ما يناسب ما في الكتاب من دخوله في الدين وانتظام عقده































































شکل بر طرف از اطراف مایک که رسید خورشید غلام لب و لب و این چنین کشید و اکابر  
و حاضر بپیشین این المین بکشود و گفتند رسول سهام القاضات حداد و لبین  
آیای الحق حداد خطوب اذا ما صافرا قلبی بینا نلیس لها غیر النجی زاد  
سلام الی یوم الحاد معاده علی من بداه العفاة معاد شیراز با وجود آنکه هرگز  
ببین قدم مایک صبحی شرف نشود بود تا با یک خط خرافت جانی او که بر وفا و وفای  
فامین بر شکست با لی و پیشان حال شده و جفت آمد و در یک کشت انقیاضی بیخ و دل  
که وجب عالی نشن آنکه حیات در شمار از خون دل چشم نشن صاحب آفاق  
شمن المین و دولت آنکه بود روی دولت با فرغ از روی رای شش منس از بی  
تیمیش کرده و نواز پیش ازین حشو پند می آید از میان بدن کشش در قفسه  
خواجه که بشد در نشان شاید از یاد زشت قاصد سر نشن بود از او که وجب و جان فست  
احاک اندا در جسیج مایک با بخور در آورده و ساس آن خیرات را منهدم گردانده و آثار  
آن چند منهدم و آتی نیم لا بکثره الله که در او ادور انجی و فرج الله و مسود و آن یک که نیم سپهر  
سکام و نهالی در شست حقیقت بات و جلالت بودند از غلبه در نیستان در آن اطفال بکنده  
درست از در بر حال چون در کشت اندک خواجه برودن را بقتل آورد چه جبر الدین بافر که از اکابر  
عصر بخت و عزت معروف و معروف و به بخت و شهادت مذکوره مشهور کاران  
سایت اروق در نه آورده بود که از احوال طبع او مبالغه مالی بخاطر عرفان و اروق برتر  
آنکه خواجه برودن آنکه با وی درین وقیعت هم راز است و خود کواری خالفت و کارش و لواحق  
معانیت و جرات در میان محمد بود بی حکم بر این هر دو را بر تیش گذرانید یعنی زنده بپایه و آواز  
خاک که بفرج خواجه طهارت الدین و اولاد او و متابع صاحب اولاد او و در جرات است  
در شهر و سر افندی و شمع و ستمانه تا قبل این اخبار بهجا رسید زاریت را ساعی و در انعام دفع  
آنکه و موضع سادت بخش است و راجع رفت عطفنا تخمینا ماعیه انها عظام المساعی  
لا الهام البوالیا مریدان با استوفقتنا و سوده کا استوفقتنا لیس فی القضا  
الجوا و با وقفنا فارحنا المقوم و دوما نکتون علی صوم الفرام غوالیا  
و لما تجاهنا البکاء و لم یطق عن قلة ما عندنا البواکیا هر دو را در بخت  
پسر صحنی در بخت شهادت را با سادات و بیای جمع کرده و بعضی با صهر از آن درین اوصاف  
روزگار که بگری از آن بیان بود و بیا درت این اید و حیران فردوس گردانیده و تقاب  
و کسب و پیشان را به ماکر و شهادت فرقیات ششش بودی بر احوال متعابر نقش کرده بود

لغات و معانی

و از آیات تزیلی بر و پا به لوح تزیینت هر یک آیتی شایسته شایسته که در آن  
الاندر اثبات ثبوت آیتنا الی الاندر اثبات ثبوت ما کنا و هین مقاب و غدت  
لما شینا و هین تزیینت این اید و آن شایسته و ما قدمه و ما فی حیدر و در آن بر جبهه و با ساز  
بیت شکر و بیت آن صفا و بی در دیده است و از کائنات هر که سبب خوی دارد که سبب آنکه جوف  
بیت آن از سادت بل خدمت بر غنای ملوک باکی با تین المراء یفتی حرم شسته و بود و در غایت  
بر بر شده و خا که به بخش محتر در غایت بود از شست و در کار شست و می خود و حال این اجات  
نقش بیکو الفیض لوم و المینه بقیقه المراء چنان حال سار خا نشنر با یکم عمالا انما احاکم  
سفر من الاکثر و در اکثر اشیای شایسته با درده این بستر و خا نشن عواری لیس الزمان  
و آن حرم سلا خلق الزمان عدو و الا هزار کی از غفلت و عدم در شش کیفیت و قاص  
ایشان نصیده است کرده بود که از دست و در شش ملحق گردانیده چون عالی حسب عالی بود  
چند بیت ازین با و گرفت در حال آن را از فرط طعنه باز یافت و ایراد کرد یا جبر نداب  
من مقاب بر تری سقا المیا المیات الهای ثلثا الطیرا ترک علی وجه علی خود و  
کرام هم شمس مقرب فی عیاد و بخوم سکت یذکر الکلام سبعة تدبکت علیهم بخوم سبعة  
فی ضیاعها القلام و اراض سبع و سبع حیات طباق و سبعة الکلام فرج الله قدر  
بجی مسعود و درون سجد المستقام و از محمد قد تقصروا و جمع فکلی محمد المستام  
خرمی و زاد کرب انابک من قبل کالتار ذات شرم و شجاعت متوی عطا ملک  
صاحب دیوان ملک دار السلام فعلی نلکم القیود و حایا مریدان من ربنا بالسلام  
چون خا نشن نگذار که کم برانی تغییر کرده بود که با نیک و آن بیایا کوکان از تقاضا ضایع و در تمام  
با ندر ستم در تقصیف آن حال فراخ ایمانی بشرف ارکان حضرت با خواجه و در آن ستم  
را در با خور کردن این بیت حسب حال را کشته شد و خود چه دیده ایم ازین فرج کوکارت  
با درخت در شست و با بی غلبه بخت چون حاجت خاست جهان دورنگ را خواه  
زشت و خوب بشد و خواه نرم یا در شست و است که این زشت خلاص شد و است هر چه پیش  
اگر از کاران حضرت ضایع تر شست نایده کرد و در متع کتبه که پیش طوکان قسمت  
احصاء کرده بود و در تواضع و شش بیانه نموده و نام خود را صیف داعی و جبر داعی  
در قسم آورده این بیت غازی مندرج ساخت بود جانا غم بمران تو هر بار نیست  
رحم کن بر من و دشت که کار این با رست عاقبت بر تنج جان او را از شایسته نسیف با شش طوکان  
رسیده با در هارک بالزجالی بصر فلذک ما یجتاح جسم و یتفرع و است اعمال دیوان

قرمچان







--	--	--

---

8.































[illegible]

محبوب الدین مسعود بود و دین خرد الدین ابو کرشی و اصل یحیی نبشت بر پیش رو بنویسند و هر کس که از جمله رعایا انکس شود و در حسن دین البلیغ بود که هر کس که بلیغ آن کی کشید و بجا داد روزی نظر آنکس که گویا شمس جو بود و بود بر وی نبشتند و حال الدین له الا الانفاقا الحقة خانی نشد و بهشتی شد و نبشتی در ناحیه اندر سرس کرد و در او در حد او داشت خانه مسود و مسر بود و در آن پایه عا قرب بخانه داری سرگرم کرد و در مطوع طوع آداب عیث و مطوع نظر اشقات خاطر و محط و قود او شد و در عتقا و آن کی مشد و از زمین فرس کشید تا از او که چو سرگرمی آن الهی اذ اسعی غلبه و آنکس دست نبشت و است لابل فرات مشارت در ملک یافت و در حیات کمال دولت و اقامت کمال کرامت و در حق مجرای تقوی است و تقوی از او سرگرم است و با حیر و لقد سمعت یحیی و سماها علی الکلام بالفعال الانفعل و بیافت کرد و در آن روز که او را در دوزخ دیده و مناب فو که آیات و بقیه و آنکس نام و کلام نشود و او را شد باقی و اهرم غفله و لا تقنع فعد فالفعد فی عقد الحاکم بلیس بهر بسو و در خیال که ذکر او شد نبشت این نظیر کرده شد خجند و جد سعیا نقل بر غایب فالفیج من ذی الاختیار و مناب بهت و سحر الفقی لا عالة کما نزع الجناح المناسب تذهب تدمج للعالی تصاعد و کاشف عن دهرانی بمصاعب فان لم یکن اصل زکی و مشیت فففس عیام سودت للناسب و لا نقل التقدير بحجی بجا شد و ما کل مطلوب یزف لطلاب کماله جدد و المرقع قضی حید و ذوالکسل المقوت خطوة خائب تفصل من کلاد او از کشید ساجد و تعبد و اعدابط و سقایات و محامات حضور و ذوال احوال و استیحه و خواران عمره جبر و نفس و نظیر است و متفرع از است و مستمع حسن سبیت او بوده و تربیت الهی و اخلاص بود و او را هم سبیت و او را سبیت و او را کف رحمت سبیت دین موضع غنی و بخت نما بود و لا وجه مع الوعدان و میسر کما کما و تواند بود که بعضی است حق آن را از قبل حسن استعدا که به پندارند از استخفاف خاص و رقت خیر آنچه امروز مستور و غریب است و هر کس که در حسن تفهین و وعظ و تذکره در آن مکتب و اخیرا آنکس که در ملک و فقه کشید و هنوز زیادت از وی نوار دارند و این کس را از شعاع است با وجود و غلب و قوی بجا کلام و وف و تعریف از زندان او که استدلالی توان کرد بر کلام واتی و جلال پسندیده آن عزیز معر و رقت و کرم هر چه حقوت و مع ذلک استعالی در عطف عبودیت و لیست اماراتی بود و سبانی اخلاص و صدق نبیت بعضا عقیدت الی لا رتب هر نام که کافیت محمودان صفت نایز شد و سعادت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

五







والمطاف حركة لخطوة

[illegible][illegible]



































[illegible]

المكتبة

[illegible]

كتاب وفتاب































































































































































فصل فی بیان  
شیخ الاسلام  
فی بیان

وسین کرد و لایقهم عرفتین انشا الله

تعال وحده تم المجلد الثاني

وَسَيُؤْتِيهِمُ الْمَجْدَ الْآخِرَ الْكَافِيَ

تتروا الشافى عقيب

### امثال

1153

10





کتاب











بیتقین منی  
نہیں برادر دہ

فلسفہ عربیہ



















































برکت و با اعلام حال و مستند از خدمت با کمال و برتری روان گرد قادی مدت نظر بر حجاب  
و تحفظ با کمال و در اعانت و وسع و مرض آن شد که مصطفی خود و عیب را بی اختیار بخت قبال  
مسئله و لایه تعلیم و علم و کیفیت نگردد و در هر ایاری توکید بر مآخذ اعتقاد و احکام مسانی عیضا  
در رتبه صلاح قانور و در اثناء این اندیشه با کمال و سر غم نهضت و اخذ سوسه و خلد علی  
ما ملک از غیبا غیبا را بیات مسوره و در بر صوب کرمان خانی گردانید و بلام صحایف  
اما با رفیقش خیالات مطهرت و دولت و صهارت قادی می نگاشت بود و از خود خور با دقت  
بسیار پاشی آغاز شده از حسن و قنوت و دفا و مالی و غنیمت خدا می شد و حقوق و صفت و در مرتبه  
حقوق و کفایت معقل و غنیمت الامن الرحمن من غفر انعم کس نیست و در گزینی از خواص مردم محرم کمال  
بالاستی که ارادت و اعزاز نقصان عقل و دین ظاهر کرد و با کمال و استی قانع و در کس و در قری  
خانم بنیاد و حجاب از حجاب این خاک را خانی قادی قنوت حیات عدل که حیات باقی عبارت از این  
توکل کرد و از خدمت حسن اداقت بعد از و من بعد از آن لایوم لما حدثت که با کمال و از خدمت  
شکست و شکست قانور و شکر کشید و مقامات را تقوی کرد و کرمان را بقانور و  
تفویض و انجمن ملک و مغرب و سلطان کمال و کمال و منظر انصاف که در کشتن این جهان را در  
مثل فردوس و اسرار و ولایت قصور قانور و القوت فی الاطراف مضموره حسان من سلیقه  
تری لبان و انجمن و من سیر جفیند عقول الناس کوره قانور در مصفی و مستحق و در دفع  
و آید خدمت و در حجاب و غلب اعلام عدل و انصاف کوی بس از ادب و ادب و ادب و در حجاب عدل  
و شهادت عقل و ادب آن بود که نفی کرد و در آن و منیش چهره باغبان و از هر برادر است عیدان و کمال  
حسب بر سر بر نفوذ و در حجاب و راجع آمد و در آن عهد قانی کرمان را بعد از وفاتی بود که در نفس از  
در حجاب کرد و و ضیاع و عقار و با کمال و وقف و با کمال و منول انصاف جهان آن پادشاه و با کمال  
آن ملک و در قبض او و در او و با کمال و هر آینه نفی عدل و غفر انصاف همین باشد حکم و در  
المری حلی البیل و المنار حلف و اذ انصب و ملک جاد و چون حلی برین بشود لیالی و در  
تقاب کرد و و کسب کمالی را و در کرم او را اعلام کرد که در کفر و غان خواند است  
بنازع زود و جاد است و بصرف و با نفع نم بر کشته خوارت با نفع و در کرم کرمان را و در حجاب  
ایر سزا و عیسی و حجاب هر که بود او را از دنیا بر یکم و با کمال و خلای الی و استی کرد و در او  
شهادت بر ترب و ترب و ترب که بی غشای نسیم باد و میدان مرغ آب و پشت بر حجاب قادی  
چهارم از قدم شک کرده و از قدم زدیم علم کرده چون غم و کرم و در حجاب و انصاف فی کرم الله  
در صفت و پشت بدو و صوب و بقر سواد و کمال رسید و الی عان شیدا و این قایل و الی عان



بسم الله الرحمن الرحيم

